

# آیا نقد ادبی علم است؟

○ سمیه نصری‌ها



کتاب ماه کودک و نوجوان / آذر ماه ۱۳۷۹

که عالمانه باشد. ولی این معنا همان معنایی نیست که امروز از نقد در حوزه ادبیات مستفاد می‌شود. نقد ادبی در معنای تحت‌اللفظی «نقد ادبیانه» یا نقدی که براساس الگوهای ادبی باشد، معنا می‌شود که این معنا با واقعیات نقد سنتی بیشتر سازگار است می‌دانیم که «نقد جدید» در حوزه ادبیات، به هیچ وجه محدود به چنین معنایی نیست؛ چنان که نقدهای جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، هرمنوتیک و... به هیچ وجه ادبیانه یا براساس الگوهای ادبی نوشته نمی‌شوند و به همین دلیل، شاید بهتر باشد به جای استفاده از «نقد ادبی» که اصطلاحی نارسا در این زمینه است، از «نقد ادبیات» استفاده کنیم که شامل بار معنایی به مراتب گسترده‌تر از «نقد ادبی» است و با واقعیات موجود در این حوزه، سازگاری بیشتری دارد. در این بحث، به جای «نقد ادبی» از «نقد ادبیات» بهره برده و مدعیان نویسنده، براساس این معنا تنظیم شده است و اگر هم از «نقد ادبی» در لابه‌لای مطالب استفاده‌ای شده، به دلیل جاافتادگی بیشتر این عبارت است نه رسایی معنای آن. این بحث در قالب ۱۲ حکم تنظیم شده است که احکام اولیه، مقدمات بحث‌اند و احکام پایانی، نتایج آن که سعی شده روایی منطقی داشته باشد.

۱- در تقسیم‌بندی انواع معارف بشری، ادبیات را در حوزه هنر قرار می‌دهند و هنر را اغلب حوزه‌های می‌دانند که

اگر در تعریف، بین ادبیات کودک و نوجوانان و ادبیاتی که مخاطب آن بزرگسالان هستند، اندک تمایزی قایل هستیم، این تمایز نه در ادبیت این دو نوع که در ویژگی‌های مخاطبان آنها نهفته است. مثلاً ادبیات کودک و نوجوان را ادبیاتی می‌دانیم که قابلیت برقراری ارتباط با کودک و نوجوان در معنای روانی، اجتماعی و بیولوژیکی آن را داشته باشد، ولی در نقد ادبیات، این تمایز بی‌معنی است؛ چون در نقد، دیگر مخاطب‌ها کودک و نوجوان نیست که بر آن قید بگذارد. از این رو، عنوان بحث را مفهوم علمی بودن نقد در ادبیات انتخاب کرده‌ام و این عنوان، هیچ تفاوتی با عنوان «مفهوم علمی بودن نقد در ادبیات کودک و نوجوان» ندارد. هم چنین، لازم می‌دانم عنوان کنم که این بحث، از نظر نویسنده، به عنوان یک فرضیه مطرح می‌شود و درجه مقبولیت آن را واقعیات موجود در این حوزه تعیین خواهد کرد. بیشتر از این ادعایی نیست.

با رویکرد عقل‌گرایی انتقادی برای شروع بحث در این زمینه، توضیح یک نکته می‌تواند روشن‌گر باشد و آن این که عبارت ترکیبی «نقد ادبی» خود مبنای کج‌فهمی در این حوزه است. در این اصطلاح «ادبی» صفت «نقد» است و معنای درست آن، مطابق تعریفی که از صفت و موصوف در دستور زبان فارسی داریم، نقدی است که ادبیانه باشد؛ همان طور که در معنای «نقد علمی» می‌گوییم نقدی است

○ یکشنبه سوم مهرماه ۷۹، موسسه خانه

کتاب

○ حاضران: شمسی خسروی، شقایق قندهاری، شکوه حاجی نصرالله، افسانه شاپوری، شهره کاندی، ناهید معتمدی، مهدی طهوری، مهدی کاموس، علیرضا کرمانی، علیرضا حافظی، حسین بکایی، امید وهابی املشی، حسین شیخ‌رضایی، مسعود ناصری، جعفر قربانی، محمدعلی دهقانی، منوچهر علی‌پور، کیوان امجدیان و مهدی حجوانی.

بعد از آغاز جلسه و معرفی حاضران از زبان خودشان و نیز مبادله اخبار مربوط به تازه‌های کتاب، افسانه شاپوری، متن کوتاهی درباره انواع ادراک، مفهوم متدولوژی یا روش‌شناسی و چهار زاویه ارزش‌گذاری در نقد و تحلیل ادبیات قرائت کرد. سپس علیرضا کرمانی، به عنوان سخنران جلسه، بحث خود را با عنوان «نقد چیست؟» مطرح کرد:

آیا نقد ادبی علم است؟

بحثی که امروز مطرح خواهیم کرد، به دلایلی، مختص ادبیات کودکان نیست؛ بحثی است عمومی که به نظرم خصوصیت‌پذیر هم نیست.



است. دانشمندان طرفدار این نظریه، معتقد بودند اگر «علیت عامه» برقرار باشد و تمامی قوانین طبیعت را بدانیم و از تمامی شرایط اولیه آگاهی داشته باشیم، می‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم.

با وجود این، به مرور زمان، مفهوم علیت عامه در میان فیزیکدانان، خاص‌تر و خاص‌تر شد و سرانجام، این تزی که معتقد است (الف) قوانینی تخلف‌ناپذیر وجود دارند و (ب) به کمک این قوانین می‌توان آینده هر سیستم فیزیکی را از حال آن پیش‌بینی کرد، در قرن نوزدهم مورد سوال قرار گرفت، و زمزمه‌هایی بر علیه آن از طرف برخی از فلاسفه بلند شد. مثلاً چارلز پیرس، در «تئوری شانس» خویش به طرد موجوبیت کلاسیک در سطح اتمی پرداخت. به عقیده پیرس، جهان تنها با قوانین نیوتنی محض اداره نمی‌شود، بلکه شانس یا بی‌نظمی هم بر آن حکومت دارد. آکسنر نیز معتقد بود ادعای موجوبیت مطلق، ممکن است، ولی به هیچ وجه ضروری نیست و حتی اگر به طور دقیق‌تر بررسی کنیم، اصلاً خیلی هم محتمل نیست و قوانین طبیعت، سرشتی آماری دارند. در ادامه این تحولات، هاینرک، اصل «عدم قطعیت» را مطرح کرد. او به این نتیجه رسید که دقت حاصل از حدی که روابط عدم قطعیت پیش‌بینی می‌کند، فراتر نمی‌رود و سرانجام، مدعی شد که قوانین علی اصلاً وجود ندارد. ولی افرادی مثل راسل که تهی شدن علم از علیت را به معنای تهی شدن از معنا می‌دانستند، بر این نظریه شوریدند. این مناقشات اگرچه هنوز هم به پایان نرسیده، این نکته را روشن کرده که اگرچه عدم جواب‌گویی «دترمینیسم» به خارج کردن کامل «پارادایم» علیت باوری نینجامید، بی‌شک آن را از برج عاج خویش پایین کشید. این تحقیقات، اغلب دانشمندان

هنر؟ و اگر آن را علم می‌دانیم، آیا این علم از جنس علمی هم چون فیزیک، شیمی، ریاضیات و... است که اصطلاحاً «علوم دقیقه» نامیده می‌شوند یا دانش‌هایی که امروزه آنها را با نام علوم انسانی می‌شناسیم که هنوز در علم بودن یا نبودن آنها بحث است؟

۶- برای داوری در این باره، لازم است: اولاً مشخص کنیم منظور از علم چیست و تعریف آن کدام است و معرفت علمی باید دارای چه خصوصیت‌هایی باشد؟ ثانیاً نقد ادبی چیست و چگونه معرفتی است؟ و سرانجام، این که تعریفی از آن به دست دهیم. علاوه بر این، باتوجه به تعریف این دو مفهوم، آیا «نقد ادبی» در داخل حوزه معنایی علم جای دارد یا در خارج آن؟ و یا فقط در برخی نقاط اشتراک دارند؟

۷- قبل از آن که به سراغ تعریف «علم» برویم، بهتر است مختصری از تاریخچه این مفهوم را مرور کنیم. چون به احتمال زیاد، بسیاری از کسانی که دانش‌های انسانی و از جمله نقد ادبی را خارج از حوزه معنایی مفهوم علم می‌دانند، هنوز اسیر برداشت‌های سنتی از این مفهوم‌اند. منظور از این مقدمه، آن است که نه «علم» در چنان برج عاجی نشسته که دست دانش‌های انسانی از آن کاملاً کوتاه باشد و نه دانش‌های انسانی آن چنان فاقد روش و به دور از عینیت هستند که نباید امید داخل شدن در این حلقه را داشته باشند.

در مفهوم سنتی علم که غالباً راجع به فیزیک قرن نوزدهم و اصطلاحاً فیزیک نیوتنی است، اصل محوری، موجوبیت یا «دترمینیسم» است. منظور از «دترمینیسم» این است که هر حادثه علتی دارد. علاوه بر این، گاهی «دترمینیسم» به معنای قابلیت پیش‌بینی نیز به کار رفته

چون با ارزش‌ها، عواطف و تخیل هنرمند مرتبط است و به عبارتی، از اینها ناشی می‌شود، عاری از روش‌مندی و قانون‌مداری است.

به تعبیری دیگر، هنر حوزه‌ای است که مرزهای آن فقط به قدرت تخیل، عواطف و گستره ارزش‌های انسانی محدود است و چون این عوامل، قابلیت عملیاتی شدن در تعریف را ندارد، لذا محصولات هنری، از حوزه معنایی «علم» که مقید به روش‌های عینی است، خارج است.

۲- اگر ادبیات را فی‌نفسه، معرفتی درجه اول بدانیم که بزرگدان و ترجمه مستقیم پدیده‌های عالم درون هنرمند و گزارش آنها در قالب نمادهای کلامی و نوشتاری برای مخاطبان است، بی‌شک نقد ادبی، معرفتی درجه دوم است که از یک محصول ادبی گزارش می‌دهد و وجودش وابسته به وجود یک محصول ادبی است.\*

۳- معرفت‌های درجه دوم، مواد خام خود را از منابعی می‌گیرند که آن منابع خود می‌توانند متعلق به حوزه‌های معرفتی گوناگون هم چون «علم» (science)، «هنر»، «مذهب»، «متافیزیک»، «ایدئولوژی»، «معرفت عامیانه» (common science) و... باشند.

۴- نقد ادبی بنایی است معرفتی، از نوع درجه دوم که دیوارهای خویش را با خشت ادبیات و ملاط سایر معارف بالا می‌برد؛ خشتی که از هنر زده شده و ملاطی که غیرهنری است. نقد ادبی معرفتی است که تبار پدریش از اقلیم هنر و تبار مادریش از اقلیمی غیرهنری است، اما سوال این است که این فرزند، خود در کدام اقلیم جای دارد؟ هنر، علم، متافیزیک و...؟

۵- نور تروپ فرای، در کتاب «تحلیل نقد» نقد ادبی را یکی از شاخه‌های علوم انسانی می‌داند که می‌توانیم آن را دقیق و پیشرفته کنیم و در کتاب «روش‌شناسی نقد ادبیات کودکان» می‌خوانیم: «نقد ادبی از جمله علمی است که در صد و اندی سال اخیر به شکل علم مستقلی درآمده و همپای گسترش سایر دیگر علوم رشد داشته است.»

محقق دیگری در جواب به این سوال که آیا نقد ادبی، به این معنا که می‌توان با آموختن حدود و ثغور آن به کسی، از او منتقد ساخت، علم است یا بهتر است آن را صنعت و یا یک نوع نظام ادبی (discipline) بدانیم؟ می‌نویسد:

«معمولاً نقد ادبی را علم قلمداد نمی‌کنند؛ زیرا هر چند آموختن اصول و موازین آن، تاثیر به سزایی در ذهن دانشجویان و اصحاب فرهنگ دارد، لزوماً منتقد ادبی به وجود نمی‌آورد. گذشته از فضل، خلاقیت و ذوق هم مطرح است. لذا برخی نقد ادبی را هم یکی از انواع ادبی قلمداد کرده‌اند و برای نقد، هم چون آثار ادبی، جایگاه ویژه‌ای در نظر گرفته‌اند.»

اما به راستی، در این معرکه آراء، حق به جانب کدام یک است؟ آیا نقد ادبی علم است و یا یک «توع ادبی» و لذا

فعال در این حوزه‌ها را به این باور رسانیده که در عرصه‌هایی از دانش طبیعی بشر «عدم یقین» واقعیتی انکارناپذیر است و حداکثر تخفیفی که در این زمینه می‌توان داد، قائل شدن شأن احتمالی و آماری برای قوانین علمی است که البته با «نترمی‌نیسم» سنتی، تفاوت بسیار دارد.

از طرف دیگر، مسئله ارزش‌ها و عدم امکان بی‌طرفی ارزش از سوی پژوهشگران علوم انسانی و اجتماعی، باعث شده است تا علمای «عینیت» را که هدف علم است، برای این دانش‌ها دست نیافتنی تصور کنند.

این ادعا از همان سال‌های پیدایش، مورد اعتراض و انتقاد بسیاری از دانشمندان بوده است. مثلاً «هاکس ویر» که از دانشمندان کلاسیک حوزه علوم اجتماعی است، با تفکیک مسئله «ارزش‌دوری» از «ارزش‌نگری» خدشه‌ای جدی بر این ادعاها وارد آورد و از متأخران نیز نامبردارتر از همه «کارل پوپر» است. او با طرح این ادعا که عینیت و رهایی از ارزش‌ها (فارغ از ارزش بودن) در مقام عمل، برای فرد دانشمند قابل حصول نیست، بلکه التزام به عینیت و رهایی از این قبیل تعلقات، خودارزش است، اعلام کرد این تناقض ظاهری، در صورتی به نحو مطلوب رفع می‌شود که طالب رهایی از هرگونه ارزش نباشیم، بلکه به جای آن،

مهدی کاموس



یکی از وظایف نقد علمی را این بدانیم که خلط ارزش‌ها را آشکار کند و ارزش‌های علمی محض (نظیر مسایل مربوط به صدق، مناسبات، سادگی و غیره) را از مسایل غیرعلمی جفا کند.<sup>۷</sup>

۸- نقد مفهومی است که امروز در مباحث مربوط به فلسفه علم عموماً و در نظریه‌ای که در حال حاضر بسیار مورد اقبال است، یعنی «عقلانیت انتقادی» که با نام کارل پوپر، فیلسوف اطریشی الاصل شناخته شده است، خصوصاً جایگاه رفیعی دارد. تا جایی که این فیلسوف در کتاب «اسطوره چارچوب» روش نقد و روش علمی را یکی می‌شمارد.<sup>۸</sup>

در همین کتاب، از قول هرمان باندی اخترشناس و ریاضی‌دان سرشناس انگلیسی می‌خوانیم «در علم چیزی مهم‌تر از روش وجود ندارد و در حوزه روش نیز چیزی

بیشتر از آن چه پوپر مطرح ساخته.»<sup>۹</sup> و پوپر نیز در این کتاب، ذیل میحشی تحت عنوان «منطق علوم اجتماعی» می‌نویسد که روش علم، عبارت است از آرایه راه حل‌های موقت برای مسایل مبتلا به ما، یعنی آرایه خدمت‌هایی که تحت مهار نقد‌های سخت و جدی قرار دارند و عینیت علم در گروه عینیت روش نقدی است.<sup>۱۰</sup>

در مکتب «عقلانیت انتقادی» گزاره‌ای علمی محسوب می‌شود که قابلیت نقد و «ابطال‌پذیری» داشته باشد. به عبارتی دیگر، یک گزاره وقتی می‌تواند ادعای علمی بودن داشته باشد که قادر باشد روش تحقیقی در حصول به خویش معرفی کند؛ طوری که دیگران نیز با پیروی از آن روش، بتوانند به درستی یا نادرستی آن پی ببرند. ما نیز به پیروی از پوپر علم (science) را معرفتی می‌دانیم که گزاره‌های آن ابطال‌پذیر باشند و منظور از ابطال‌پذیری آن است که راه‌های تشخیص نادرستی گزاره‌ها مشخص باشد.

۹- در معنای لغوی، اغلب نقد را جدا کردن سره از ناسره معنی کرده‌اند و منظور از آن در حوزه ادبیات در قدیم، نشان دادن نقاط ضعف کار بوده است، ولی در دوران جدید، مراد از آن صرفاً بیان نقاط ضعف کارهای ادبی نیست. نقد ادبی در دوران جدید، می‌کوشد با تجزیه و تحلیل آثار ادبی، اولاً ساختار معنایی آن را برای خوانندگان روشن کند و ثانیاً قوانینی را که باعث اعتلای آن اثر ادبی شده است، توضیح دهد.<sup>۱۱</sup>

۱۰- براساس این مقدمات، می‌توان «نقد ادبی» یا «نقد ادبیات» را این‌گونه تعریف کرد: نقد ادبی عبارت است از تجزیه و تحلیل محتوای پنهان متون ادبی، براساس چارچوب‌های نظری خاص و ارزش‌گذاری این متون براساس دوری یا نزدیکی فاصله آنها از این چارچوب‌های نظری.

۱۱- تحلیل؛ سنگ بنا و اساس «نقد جدید» است و امکان‌پذیر نیست مگر با دانستن «چارچوب‌های نظری» خاص که اولاً به منتقدان امکان می‌دهد تا از آن منظر، به قرائت محصولات ادبی بپردازند و ثانیاً دیگران نیز می‌توانند بر این اساس، صحت و سقم برداشت‌های منتقدان را ارزیابی کنند. در نقد جدید «فرمالیسم» فقط یکی از چارچوب‌هایی است که منتقد می‌تواند اثر ادبی را در آن قرار دهد. چارچوب‌های روانشناسانه، جامعه‌شناختی در معنای عام و مارکسیستی در معنای خاص، اسطوره‌ای هرمنوتیکی، زبان‌شناختی، پست مدرنیستی، فمینیستی و سایر علوم انسانی دیگر، فقط تعدادی از زوایای ممکن برای نگرستن به یک محصول ادبی است.

۱۲- تحلیل محصولات ادبی، براساس چارچوب‌های نظری خاص، در واقع نوعی «تحلیل محتوای» متون ادبی است و دانشمندان روش‌شناس، «تحلیل محتوا» را یکی از عینی‌ترین روش‌های تحقیق در علوم انسانی می‌دانند.

زیرا یکی از مبانی ادعای عدم عینیت در علوم انسانی، تغییرپذیری موضوع مورد مطالعه این علوم، یعنی انسان در زمان تحقیق است و این را ناشی از وجود اراده و آگاهی در کنش‌های انسانی می‌دانند. به طوری که ممکن است مطالعه یک پدیده انسانی توسط یک محقق، به نتیجه‌ای منجر شود که متفاوت از نتیجه‌گیری یک محقق دیگر است. ولی در علوم دقیقه که موضوع آن طبیعت بی‌جان است، این مشکل منتفی است. در تحلیل محتوا نیز این ویژگی وجود دارد و موضوع مورد مطالعه که «متن ادبی» است، در طول تحقیق تغییرناپذیر می‌ماند و لذا به محققان این امکان را می‌دهد که در صورت یکسان بودن چارچوب‌های نظری، در مطالعه یک متن ادبی به نتایج یکسانی برسند و لذا در صورتی که روش‌های مطالعه که در واقع همان چارچوب‌های نظری است، از طرف منتقدان و محققان به خوبی مشخص شود، محقق دیگری می‌تواند با پیروی از این روش، به بررسی صحت و سقم ادعاهای وی بپردازد.

۱۳- روش مطالعه متون ادبی، با استفاده از چارچوب‌های نظری و امکان بررسی صحت و سقم ادعای یک منتقد در مورد یک متن ادبی، اگرچه ممکن است در تحقیق بسیار مشکل به نظر برسد، در تعریف مشکل خاصی ندارد و لذا در صورتی که چارچوب‌های نظری منتقدان به طور واضح و روشن توضیح داده شود، «عینیت» و «ابطال‌پذیری» در این حوزه معرفتی نیز امکان‌پذیر است.

اگرچه شاید خیلی زود باشد که ادعا کنیم نقد در ادبیات به آن سطح از عینیت دست یافته که بتوان آن را علمی (scientific) نامید، چنان چه ما هم معتقد باشیم که در علم چیزی مهم‌تر از روش نیست و «روش علمی» همان «روش نقدی» است، پس گزاره نخواهد بود اگر حوزه معنایی علم را منحصر به فیزیک و شیمی و سایر علوم به اصطلاح دقیقه ندانیم، براساس این معنا، علم میهمان خانه‌ای است که از هرکسی که تن به قواعد زندگی در آن بدهد، پذیرایی خواهد کرد؛ خواه این میهمان محصولی فیزیکی، شیمیایی، زیستی و یا محصولی ادبی باشد. به هر حال، مهم روشی است که منتقد یا محقق، هنگام مطالعه پدیده‌ها از آن بهره می‌گیرد. اگر این روش، روشی علمی باشد، همگان قادرند در صورتی که از چنین روشی استفاده کنند، به صحت و سقم گزارش‌های منتقد یا محقق پی ببرند و در نقد ادبیات نیز قضیه از همین قرار است.

بعد از سخنان علیرضا کرمانی، حاضران به بحث و گفت و گو درباره آن پرداختند:

- کاموس: ابوعلی سینا می‌گوید هر چیز دانستنی علم است؛ همانطور که معنای کلمه علم هم دانستن است، اما شیوه بحث شما فلسفی بود. درباره هر مقوله‌ای به دو شکل می‌شود بحث کرد یا بحث باید فلسفی باشد یا تاریخی. شما بحث فلسفی کردید، اما ادله‌ای که آوردید،



که در صد درجه به جوش می آید. این مقوله قابل تحقیق است، چون تغییر نمی کند، اما انسان فرق می کند. مثلاً نمی توانیم بینیم مشتریان رفتارشان در قبال خرید یک جنس چگونه تغییر می کند. نمی توانیم برخوردی را که نسبت به یک سنگ یا آب داریم، با او انجام بدهیم و خیلی دگم برخورد کنیم، چون کنشی که انسان انجام می دهد، متأثر از عوامل بسیار زیادی است. می گویند چنین چیزی دیگر قابل تحقیق نیست. اما مسئله این جا انسان نیست.

درست است که ادبیات محصولی از انسان است، اما سؤزه مورد مطالعه ما خود انسان نیست، بلکه چیزهایی است که روی کاغذ نوشته شده.

**- سیدآبادی:** انتقادهایی که آقای کاموس مطرح کرد، فی نفسه خوب بود، ولی اصلاً به بحث آقای کرمانی بر نمی گشت. به نظرم نکته دیگری مطلب آقای کرمانی داشت و آن این که نقد ادبیات کودک و بزرگسال، هیچ تفاوتی باهم ندارد.

بد نیست در این مورد حرف بزنیم. ما می توانیم بگوییم که در نقد ادبیات کودک، به چیزهایی می شود تأکید بیشتری کرد. به عبارتی، اگر از جنبه های مختلفی می شود ادبیات را نقد کرد، یکی از آن جنبه ها تأثیرش بر مخاطب است. وقتی بخواهیم از این زاویه نگاه بکنیم، قطعاً چارچوب های نظری ما هم تفاوت خواهد کرد. یعنی چارچوب های نظری ما برای ادبیات کودک با چارچوب های نظری ما برای ادبیات عام، قطعاً تفاوت خواهد کرد و من فکر می کنم این جا می شود بحثی را باز کرد که تفاوت ادبیات کودک، با ادبیات بزرگسال کجاست؟

من هم معتقدم که نقد ادبیات بزرگسال و نقد ادبیات کودک تفاوت روش شناختی ندارد.

**- شیخ رضایی:** من دو سه تا نکته می خواهم بگویم، اولاً جالب است که دقت بکنیم چرا تأکید می کنیم که یک چیز علمی است. این که چرا می خواهیم تأکید بکنیم که یک چیز علمی است، خودش سابقه تاریخی دارد.

بعد از نیوتن، در قرن ۱۸، ایده آل این بود که علوم دیگر را یک طوری علمی بکنیم. یعنی بعد از این که نیوتن، نظریه جاذبه عمومی را ارائه می دهد، در تاریخ علم می خوانیم که همه منتظر هستند که «نیوتن اجتماع» ظهور کند و قوانین اجتماع را به همان راحتی قوانین اشیاء توضیح بدهد، ولی این که می خواهد تأکید بشود که یک چیز علمی است، ریشه در اوایل قرن دارد. من دو ایراد در صحبت ایشان می دیدم. ایشان گفتند که من از الگوی پوپر در علم استفاده می کنم و از تئوری ابطال پذیری. حالا عقلانیت انتقادی شاید خیلی به پایر مربوط نباشد. شاید بیشتر «هابرماس» را در حوزه عقلانیت انتقادی می شناسند. البته، حوزه ابطال پذیری، به پوپر مربوط می شود. تعریفی که ایشان از علم داشتند، یک تعریف است و مدل های بسیار دیگری داریم که بدانیم علم چیست. من فقط یک سؤال

مبنای تاریخی دارد. اگر تاریخ علم را می آورید و شروع و شیوه بحث شما این می بود که می خواست روی ماهیت علم و نقد و مقوله معرفت شناسی بحث کنید، از دید من مشکلی پیش نمی آمد. سؤال من این است که اگر عینک روش شناسی نقد را همه کس بتوانند بزنند، پس چرا همه کس نمی تواند نقد کند؟ که اگر اینها مثل جمع آوری A و B و C باشد، پس هرکس اینها را جمع کند، می تواند نقد بنویسد که قطعاً این گونه نیست. بسیاری از کسانی که خودشان به هر شکل مؤلف هستند یا فیلسوف و جامعه شناس و تاریخ شناس و ما از نظریات این افراد در نقد خودمان استفاده می کنیم و خود اینها مسلح به این ابزار هستند، نمی توانند نقد بکنند. پس انجام نقد نیاز به مایه ای دارد که در بحث مقوله معرفت شناسی باید صحبت شود.

**- کرمانی:** ما درباره نقد ادبیات صحبت می کنیم و نه خود ادبیات. بله، ادبیات در حوزه هنر است. ادبیات را در تقسیم بندی معرفت بشری، در حوزه هنر قرار می دهند.

**- حافظی:** ادعای ایشان این است که نقد ادبی از مقوله علم است و هرکسی این روش ها را به کار برد، اگر علمی باشد، به همان نتایج آقای الف می رسد. آقای کاموس، من فکر می کنم شما قدری در دریافت مدعای

ناهید معتمدی



ایشان دچار ابهام شده بودید.

**- کاموس:** بعضی ها می گویند علم در درجه اول، مبتنی بر تجربه است، ولی در تجربه، دو نفر با یک ابزار ثابت در متن، به یک نتیجه می رسند.

**- کرمانی:** من نمی دانم شما تا چه حد با روش های تحقیق در علوم انسانی و علوم اجتماعی آشنا هستید، چون من جامعه شناسی و تحلیل محتوا خوانده ام. به نظر من هیچ فرقی ندارد که موضوع مورد مطالعه ما یک متن ادبی باشد یا یک سنگ، می دانید علت این که علوم انسانی را اغلب غیر عینی می دانند چیست؟ اغلب می گویند که علم انسانی، علم نیست. به این دلیل که موضوع علوم انسانی، انسان است. انسان مثل سنگ نیست. شما یک سنگ را صدمبار توسط یک نفر و صد محقق به آزمایشگاه ببرید یا مثلاً آب را صد نفر که حرارت سنج بگذارند، می بینید

دارم و اینکه اگر طبق تعریف پوپر، نقد علم است ایشان نقدی را نام ببرند که ابطال شده باشد. چون پوپر می گوید که علم این گونه حرکت کرد تئوری ها را حدس زدیم و ابطال شان کردیم و باز تئوری بعدی را حدس زدیم و ابطالش کردیم. ایشان حداقل باید در طول تاریخ نقد، یک نقد را نشان بدهند که ابطال شده باشد. نکته دیگری به نظرم رسید که ایشان همان مدعا را خیلی بهتر می توانستند اثبات کنند بدون این که به نظر پوپر متوسل شوند. اتفاقاً از نظر پوپر، نقد علم نیست، خیلی راحت می توانستند متوسل بشوند به نظریه کسانی که علم را در سایر مقولات اجتماعی می بینند مثل فایرلابن، لاکاتوش یا کوهن. اینها دقیقاً به انقلاب های علمی معتقد هستند و می گویند یک سری پیش فرض های غیر علمی، در تئوری های علمی دخالت دارد. همان طور که مد لباس داریم، مد اخلاقی داریم، مد علمی هم داریم که دانشمندان در آن مد کار می کنند. در صورتی که پوپر اصلاً نظرش این نیست. پوپر معتقد است که یک عقلانیت سراسری داریم در طول تاریخ علم. به نظر من، این که چیزی را علمی بدانیم امروز دیگر ارزش نیست؛ چون علم آن قدر پنبه اش توسط فلاسفه علم زده شده که در نظریات جدید، اصلاً علم را در کنار جادو و امور غریبه قرار می دهند.

بعد هم تئوری عدم قطعیت هایزنبگ و امثال اینها را با یک مثال در تاریخ علم نمی شود اثبات کرد. همان طوری که هایزنبگ را داریم که اصلاً معتقد به علیت نیست، از آن طرف کسی مثل انیشتین را داریم که اصلاً به هیچ وجه حاضر نیست علیت را کنار بگذارد و می گوید اگر علیت را کنار بگذاریم، انگار کل علم را کنار گذاشته ایم. ایشان این نکته ای را که گفتند به نظرم درست بود که با یک مثال خاص از تاریخ علم نمی شود اثبات مدعا کرد؛ چون در برابر این نظرات، واقعا می توان گفت بی شمار نظرات دیگر ارائه شده است.

**- کرمانی:** من تشکر می کنم از دوستان که نکات بسیار جالبی را مطرح کردند. چند نکته از صحبت های شان را یادداشت کردم که توضیح بدهم. فرمودند که چرا تأکید می کنیم بر روی علمی بودن؟ راستش واقعیت را بخواهید من هم قبول دارم. بعضی از شاخه های علوم انسانی، آن قدر تأکید می کنند علمی هستند که انگار خودشان باور



که شما در پایان مقاله‌تان گرفتید، کار دارم.

- **گرمانی:** اشکال ندارد. به هیچ‌عنوان، با این تعریف چارچوب نظری، به دام Positivism نمی‌افتیم. من این‌جوری برداشت کردم آن زیبایی‌شناسی که در یک متن ادبی هست با این روش‌های دگم، روش‌های مثلاً علوم دقیقه که مردم به آنها دگم می‌گویند، نمی‌توانیم به آن دست پیدا کنیم. تصورم این بود که برای نمونه در شعر، اگر بخواهیم قواعد شکلی و قواعدی را که برای صور خیال مطرح است، تعریف و فرمول‌بندی کنیم، چنین کاری مقنن است و تاحدی هم انجام شده.

الان ادبیات جدید ما اصلاً به هیچ‌عنوان اسیر فرمولیسم نیست؛ متأثر از جامعه‌شناسی است و از انواع آثار علوم. حتی بعضی‌ها می‌گویند ادبیات جنگ، یک گرایش اجتماعی است. ما اگر قبول کنیم که مثلاً رمان جدید، از تحولات جدید اجتماعی، یعنی ضرورت‌های اجتماعی برخاسته، بیشتر به کار بررسی این رمان‌ها می‌خورد تا این که صرفاً متکی به تئوری‌های محض زیباشناختی باشیم. آقای شمیسا، در جایی می‌گوید که نقد، شامل دو قسمت است؛ یکی نقد نظری و یکی نقد عملی. من فکر می‌کنم که باتوجه به آن ادعایی که ایشان دارند، ما مشکلی در ارائه و فهم قوانین یا استنتاج قوانین زیبایی‌شناختی یک اثر ادبی نداریم. می‌گوید که تعریف نظری آن قسمتی است که منتقد از نظریه‌های ادبی و چارچوب‌های نظری برای نگاه کردن به سوژه خودش استفاده می‌کند و قسمت عملی همان روش است؛ آن روشی که گزارش را براساس آن تنظیم می‌کند.

- **گاندی:** من اصلاً منکر روش مند بودن نقد نیستم و برخلاف شما، معتقدم از مقولاتی که شما دگم می‌خوانید نیز می‌توانیم استفاده کنیم.

مسئله این است که همواره باید در نظر بگیریم که ذهنی‌لارد متن را تحلیل می‌کند. در واقع، این جمله معترضه را باید در آخر همه این صحبت‌های مان داشته باشیم که حتی یک جامعه‌شناس یا یک مورخ، وقتی دارد یک فرآیند تاریخی یا فرآیند جامعه‌شناسی را بررسی می‌کند، نهایتاً درک ذهنی و فردی خودش را دارد. این ذهنیت یا ملاک subjective در تفسیر و در نقد ادبی هم تأثیرگذار است.

استفاده کردم. نقد ادبی آقای شمیسا هم بوده کتابی دارند آقای دکتر مهدی گلشنی، در مورد تحلیلی دیدگاه‌های فلسفی فیزیک‌دانان معاصر که تعریف من از علم، بیشتر از آن بود. کتاب جدیدی از پوپر ترجمه شده که آقای پایا ترجمه کردند و انتشارات طرح نو درآورده و اسمش «اسطوره چارچوب» است که سوتیترش، در دفاع از علم و عقلانیت است و اینها منابع عمده من بوده.

- **گاندی:** آقای گرمانی فرمودند تجزیه و تحلیل محتوای پنهان متون براساس یک چارچوب نظری خاص است که ما هم اگر آن عینک روشن را به چشم بزنیم، به نتایج یکسان می‌رسیم. در کل مقاله شما من جای یک بررسی نظری و ذهنی (SUBJECTIVE) را خالی دیدم. در واقع، شما فقط به بررسی عینی (Objective) متن تکیه می‌کردید، در حالی که نقد ادبی را یکی از اصول انسانی می‌دانستید و از علوم دقیقه نمی‌دانستید. با وجود این، باز در دام علوم دقیقه می‌افتادید و انگار نتایجی که می‌گرفتید، بر این اساس بود که ما می‌توانیم مثل علوم دقیقه، ادبیات را تنظیم و فرمول تبدیل کنیم. یعنی نقد ادبی می‌آید یک فرمول خاصی برای این نوع ادبی قابل می‌شود و براساس آن، تحلیل خودش را استوار می‌کند و قابل شدن به این که فرمول خاصی برای زیبایی و زیباشناسی پیدا کنیم، دال بر این است که نقد ادبی جز علوم دقیقه است نه علوم انسانی و یا این که یکی از شاخه‌های معارف انسانی و براساس اصول علمی استوار است. این چیزی است که می‌تواند ما را به دام پوزیتیویسم (positivism) بیندازد و ما را به آن مشکلاتی که ساختارگراها به آن دچار شدند، دچار کند. مثلاً ساختارگراها معتقد بودند ما مثل یک فیزیولوژیست، می‌توانیم یک متن ادبی را تحلیل کنیم. همان طور که فیزیولوژی قلب، در همه افراد انسانی یکسان است این درحالی است که ما حتی دو نفر ساختارگرا نمی‌توانیم پیدا کنیم که یک اثر را یک جور تحلیل کرده باشند. «پراپ» یک جور تحلیل می‌کند و «لوی اشتراوس» طور دیگری من خودم قایل به این هستم که نقداً ادبی می‌تواند روش‌مند، علمی و سازماند باشد، ولی معتقد به این نیستم که علمی به این معنی که ایشان فرمودند که می‌شود با عینک روش، به نتایج ثابت رسید.

- **گرمانی:** فرمودند که شما ظاهراً داشتید به طرفی پیش می‌رفتید که نقد ادبی را یکی از علوم دقیقه بنابیند. واقعیتش من هم داشتم به همین طرف پیش می‌رفتم و به این معتقدم. گفتند که این ما را به دام پوزیتیویسم می‌اندازد. می‌دانید که پوپر مقاله‌ای دارد که می‌گوید چه کسی Positivesm را کشت و بعد می‌گوید که من کشتمش. این تعریف، به هیچ‌عنوان ما را در دام positivism نمی‌اندازد.

- **گاندی:** من با تعریف پوپر کاری ندارم. با نتیجه‌ای

ندارند که علمی هستند. در این زمینه آن قدر ناپاوری زیاد است که ما برای این که با مشروعیت بحث را ثابت کنیم، مقداری در این وادی لغزیدیم و علم‌زده شدیم. این واقعیتی است فرمودند که این هم یک تعریف است. بله من هم قبول می‌کنم اولش هم گفتم که این یک فرض است و بیش از آن هیچ ادعایی ندارم.

این که نقد ادبی یا نقد ادبیات Science است، این یک فرضیه است. من سعی کردم از این دفاع کنم. حالا تا چه حد این مقدمات کار من و دفاعیات من قابل قبول بود، کاملاً مطیع انتقادات درست دوستان هستم و به هر نتیجه درست و منطقی برسیم قبول می‌کنم.

چارچوب نظری من در تعریف علم الگوی پوپر بود. بله، من هم قبول دارم که نظریات بسیاری در این زمینه مطرح است. نظر ساختار انقلابات علمی آقای کوهن است و ضد روش که آقای فایر این مطرح می‌کنند، اما آن چیزی که الان بیشتر مطرح است و اقبال بیشتری یافته در زمینه اجتماعی یا حتی سیاسی و در محافل آکادمیک، نظریه پوپر است. گفتند که اگر نقد علم است، شما یک نقد ابطال‌پذیر معرفی کنید. من این بحثی را که مطرح کردم، بیشتر به آن الگویی که در تحلیل محتوا در جامعه‌شناسی هست، اتکا کردم. مثلاً تحلیل محتوا می‌گوید که از

حسین شیخ رضایی



سخنرانی‌های آقای رفسنجانی، در آن سال‌هایی که ایشان رییس جمهور بودند برداشت می‌شود که ما داریم به طرف رابطه با آمریکا پیش می‌رویم.

اینها چیزهایی هست که در جامعه‌شناسی و روش تحقیق جامعه‌شناسی، دانشمندان سعی می‌کنند به آن عمل کنند. یعنی ابتدا فرض پیش می‌کنند و بعد هم متغیرها و مفاهیم را. اگر می‌گوییم طبقه اجتماعی با تحصیلات ارتباط دارد، اول باید طبقه اجتماعی مطرح شود که چی هست و بعد تحصیلات را طبقه‌بندی می‌کنیم. بحث من از این جنس هست که حالا اگر نشده، من هم قبول دارم.

من گفتم که در این جا در مقام تعریف هستیم نه تحلیل. این هم یک فرض است و بیشتر از این ادعایی ندارم. من برای این کار به منابعی مراجعه کردم. در حد مقدمه از کتاب روش‌شناسی نقد آقای محمد محمدی



\* البته نقد از نظری دیگر نیز معرفتی درجه دوم است. مثلاً اگر جامعه‌شناسی و روان‌شناسی را معارفی درجه اول بدانیم که خود گزاره‌های معرفتی تولید می‌کنند، معرفت‌هایی هم چون مدیریت، حقوق، نقد ادبی و ... معارفی درجه دوم محسوب می‌شوند که از یافته‌های سایر علوم هم چون جامعه‌شناسی و روان‌شناسی استفاده می‌کنند.

#### منابع سخنرانی:

۱. فرای، نور تروپ - تحلیل نقد - ترجمه صالح حسینی - انتشارات نیلوفر - تهران - ۱۳۷۷ - صفحه ۸۵.
۲. محمدی، محمدهادی - روش‌شناسی نقد ادبیات کودکان - انتشارات سروش - تهران - ۱۳۷۸ - صفحه ۱۲.
۳. شمیا، بیروس - نقد ادبی - انتشارات فردوس - تهران - ۱۳۷۸ - صفحه ۲۶.
۴. گلشنی، مهدی - تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر - انتشارات امیرکبیر - تهران - ۱۳۶۹ - صفحه ۱۲۷.
۵. همان - صفحه ۱۴۸.
۶. همان - صفحه ۱۵۲.
۷. پوپر، کارل - اسطوره چارچوب در دفاع از علم و عقلانیت - مترجم علی پایا - انتشارات طرح نو - تهران - ۱۳۷۹ - صفحه ۱۷۲.
۸. همان - صفحه ۱۷۳.
۹. همان - صفحه ۶.
۱۰. همان - صفحه ۱۶۲.
۱۱. شمیا، بیروس - نقد ادبی - انتشارات فردوس - تهران - ۱۳۷۸ - صفحه ۲۲.

پیش‌فرض‌ها لزوماً خدشه‌ای به تأویل شما از آن شعر یا آن متن ادبی نمی‌زند.

- معتمدی: نکته کوچکی در مورد صحبت‌های آقای کاموس می‌خواستم بگویم. من فکر می‌کنم آقای کرمانی و خانم کاندی، به یک نقطه مشترک رسیدند. یکی از مطالب من همین صحبتی بود که خانم کاندی می‌خواستند بکنند. به هر حال، نتیجه آخر که داوری است، یکسان نمی‌تواند باشد؛ یعنی نتیجه‌ای که من می‌گیرم، باتمام پیش‌فرض‌هایی که ممکن است بین ما مشترک باشد و نتیجه‌ای که شما می‌گیرید، با داوری‌هایی که فراتر از نتیجه‌گیری من و شماست، فرق می‌کند. هر کس با عینک خودش می‌بیند، و البته این داوری‌ها تأثیرگذار است.

- طهوری: فکر می‌کنم یک خلط موضوعی پیش آمده که جامعه‌شناسی و فلسفه هنر یا هم قاطبی شده است. اصلاً از ابتدا جامعه‌شناسی‌ها مشکل بزرگی که با فیلسوف‌های هنری داشتند، این بود که گروه اول، اثر هنری را نوعی تولید می‌داند و گروه دوم، از آفرینش هنری صحبت می‌کند. این تفاوت اولیه، خیلی می‌تواند به ما کمک بکند تا به این نتیجه برسیم که هر چه هم بخواهیم یک اثر هنری را علمی بدانیم، باز هم به مشکل بر بخوریم.

نقد ادبی، هم دنباله اثر هنری محسوب می‌شود و هم خودش جزو آثار هنری جا می‌گیرد و نوعی آفرینش است. در واقع، نقد ادبی آفرینش ثانوی است؛ یعنی در ادامه آفرینش اثری هنری قرار دارد.

- سپیدآبادی: من تصور می‌کنم مطلبی که آقای طهوری فرمودند، یک مرحله قبل از نقد است؛ یعنی مرحله آفرینش یا تولید که به نظر من اصلاً در مرحله نقد مهم نیست. ما اثری ادبی داریم که حالا یا آفرینش شده است یا تولید. پرداختن به این که این اثر آفرینش است یا تولید، در حوزه نقد نمی‌گنجد، مثلاً نمی‌توانیم ایدئولوژی را نقد و بررسی کنیم؛ چون دیگر نقد ادبی نیست، نقد ایدئولوژی است.

- کرمانی: ذهنیت، مثال‌ها، روش و چارچوب‌های نظری را من در قالب عینک می‌بینم که این عینک شامل چند بخش است. علم، فریم و قاب عینک است. چارچوب‌های نظری شیشه عینک است. واقعیتش این است که من این عینک را زدم و این چیزها را دیدم. شما هم این عینک را بزنید تا ببینید.

- حجوانی: همگی خسته نباشید. برای جلسه بعد، از صحبت‌های آقای حسین شیخ رضایی، استفاده می‌کنیم. از دوستان تازه‌وارد تشکر می‌کنم. یکی از آرزوهای کودکانه من، این بود که این جلسات آن قدر برپا شود تا جا برای نشستن نباشد که متأسفانه جا کم نیامد! جلسه بعد، روز یک‌شنبه اول آبان ماه، ساعت ۵ بعدازظهر، در همین مکان خواهد بود. به امید دیدار.

این دو را اگر فراموش کنیم، به همان نتیجه‌ای می‌رسیم که اگر روش‌ها یکسان باشد، نتایج هم یکسان خواهد بود. البته در عمل، چنین چیزی بعید به نظر می‌آید.

- کرمانی: مشکلی که شما مطرح کردید، به ارزش‌نگری و ارزش‌داوری در علوم انسانی بر می‌گردد که معتقدند چون علوم انسانی آغشته به ارزش‌های محقق است، هیچ وقت نمی‌تواند علم باشد. می‌گویند که این انتقادی است بر علوم انسانی، اما گفتیم که مثلاً ماکس وبر، مطرح می‌کند اگر تمایل به این ارزش‌نگری و ارزش‌داوری برای ما مشخص شده باشد، هیچ خطری واقعاً عینیت یافته‌های مثلاً نقد ادبی جامعه‌شناس را تهدید نمی‌کند. ارزش‌داوری، این است که ما بیاییم ارزش ذهنی خودمان را در قضاوت‌های نهایی لحاظ بکنیم. مثلاً چون من به طبقه بالای اجتماعی تعلق دارم، بیایم ارزش‌های کلاس اجتماعی خودم را در تحلیل‌هایم وارد کنم و جامعه یا متون ادبی را براساس متن آن ارزش‌ها تحلیل کنم. پوپر هم می‌گوید که مشکل علم اصلاً نمی‌تواند مشکل باشد. حتی یک دانشمند علوم طبیعی، وقتی که یک تکه سنگ را مطالعه می‌کند، هیچ وقت فارغ از ارزش‌هایش نیست. به قول دکتر سروش، فرق است بین مقام گردآوری و داوری.

#### شهره کاندی



این که چه چیزی را دوست داریم، این ارزش‌های من و یا شاید این مشکل من باشد. طبقه من در ذهنم فرموله شده و باتوجه به آن ارزش‌هایی که در طبقه من مطرح است، این را انتخاب کردم. در مقام انتخاب، ما هیچ‌گونه محدودیتی نداریم و ارزش‌ها هیچ‌گونه تهدیدی برای عینیت علوم نیستند و تهدید وقتی است که بیاییم در مقام داوری، به اینها عمل کنیم. اگر ما این فاصله را حفظ کنیم، هیچ وقت به عینیت کار ما لطمه نمی‌زند.

- کاندی: اصلاً من فکر نمی‌کنم بحث سر این باشد. امروزه، امثال گادامر، هایدگر و تمام اصحاب هرمنوتیک همه معتقدند هیچ تأویلی بدون پیش‌فرض وجود ندارد و تأویل اصلاً ناگزیر از پیش‌فرض است. در متن ادبی هم مسلماً این عناصر دخیل هستند. همین که شما یک شعر را تحلیل می‌کنید، آن شناختی که شما از آن نوع ادبی، عزوض و قافیه دارید، پیش‌فرض‌های شماست. این